

نقدی بر مقاله "تعرض و تدافع در جنبش کارگری"

تقی روزبه

سی شهریورماه هشتاد و شش

اخیرا مطلبی تحت عنوان فوق و درستون سرمقاله های سایت "سلام دموکرات" با امضای پرچم سرخ درج شد که نگاهی به آن برای مشاهده آنچه که در میان برخی نیروهای چپ می گذرد، بی فایده نیست. گرچه این مقاله با نقل قولی بجا و گویا از مانیفست کمونیست شروع شده وای کاش توصیف انتقادی مارکس در مورد نظام عقیدتی "سوسیالیست ها و کمونیست های انتقادی-تخیلی" هم که در بخش دیگری از مانیفست آمده به آن اضافه می شد، تا در مجموع تصویر کامل تری از وظیفه اصلی و بنیادی کمونیست ها در نزد بنیان گذاران سوسیالیسم علمی و تفاوت ماهوی اش با آنچه که شماری از مدعیان سوسیالیست و کمونیست انجام می دهند آشکارتر می شد. آنچه مانیفست کمونیست در مورد این نوع سوسیالیست ها و مدعیان کمونیستی می گوید چنین است: "در نزد آنان جای عملکرد اجتماعی را باید کشف و شهود خودشان بگیرد، ... و جای تشکیل تدریجی پرولتاریا بصورت طبقه را یک سازمان اجتماعی من درآوردی. تاریخ آینده جهان برای اینان، چیزی جز تبلیغ و اجرای طرح های اجتماعی شان نیست."

اما چه فایده! بکرات دیده و خوانده ایم که این گونه مدعیان سوسیالیسم با وجود اینکه این سخنان عمیقاً انقلابی و ساختار شکنانه مانیفست را بارها و بارها خوانده و تکرار کرده و می کنند، هیچ گونه تعمقی در آنها نکرده و با طرح سرسری و کلیشه وار آن، هم چنان به عملکرد عمیقاً فرقه ای خود- که مانیفست در حقیقت ادعاینامه ای علیه هرگونه فرقه گرایی (قراردادن، طرح های من درآوردی در برابر مبارزه و جنبش واقعی و هم اکنون جاری طبقه کارگر در مقابل چشمانمان) است، هم چنان ادامه می دهند. گویی که نقل قول های برگرفته شده از مانیفست که خود مقاله آن را اثری دوران سازمی نامد، فقط بدرد آذین بندی مقالات می خورند و این که در زیر لوای آن، "طرح های اجتماعی" خود ساخته را پیش ببریم. و معلوم هم نیست چه اصراری داریم که یافته ها و بعضاً یافته ای خودمان و فرقه امان را- صرف نظر از این که تاچه اندازه سست و بی بنیاد باشند یا نباشند- بجای طرح مستقل آنها، در زیر تیتر اندیشه های مانیفست و مارکس و.. بخواهیم بخورد دیگران بدهیم. بگمان من ادعاهای مطرح شده در این مقاله هیچ ربطی به مانیفست ندارد، سهل است که در بیگانگی و در تضاد با آن هم قرارداد. برای نشان دادن شفاف تر چنین تضادی بود که در ادامه نقل قول های مقاله پرچم سرخ، عبارات ذکر شده در بالا را هم به آن اضافه کردم تا در پر تو مجموعه آن معلوم شود تاچه اندازه ادعای مقاله نویس در انتساب استنتاجات خود به مانیفست کمونیست، می تواند صحت داشته باشد.

مقاله مزبور بر راستی یک نمونه برجسته ای است از آن گونه شیوه ها، که با وجود حک کردن کلام مارکس بر پیشانی

خودالبته بصورت یک تعارف صرف، مشحون از ادعاهائی است که آشکارا در مغایرت کامل با جهت گیری مانیفست قرار دارد و تا آن حد که بدون اغراق کل نوشته را بصورت یک متن سراپا متناقض و بحالت ناسخ و منسوخ در آورده است؛ که در آن هر بخشی ابطال کننده بخش دیگر است. اینک چند نمونه برای اثبات ادعای فوق:

در همان ابتدای مقاله اذعان می شود "در نگرش مارکس کمونیست ها بخشی از جنبش طبقه کارگر هستند، آنها منافی جدا از منافع پرولتاریا ندارند. کمونیست ها بخش پیشرو جنبش کارگری و محرک جنبش به پیش اند، از لحاظ تئوری مزیت کمونیست ها به توده کارگران این است که آنها به شرایط، جریان و نتایج کلی جنبش پرولتری پی برده اند؛" و با وجود آن که در پاراگراف بعدی می خوانیم که "در دیدگاه مارکس کمونیست ها روشنفکرانی نیستند که تئوری انقلابی را به طبقه کارگر انتقال می دهند، آن ها بخشی از جنبش کارگری هستند که در تئوری و پراتیک پیشرو جنبش قرار می گیرند. در واقع برای مارکس تمایز بین روشنفکر تئوریک با کارگر پراتیک اساسا وجود نداشت؛" ولی مقاله نویس درست در ادامه همین بحث در یک حرکت آکروباتیک تماشائی و محیرالعقول نتیجه می گیرد "اما پیشرو بودن کمونیست ها در جنبش کارگری صرفا مربوط به تسلط آنها به تئوری انقلابی نیست و باید خود را در شکل پراتیک مبارزه طبقاتی اثبات کند. به عبارت دیگر تشکیلات، مطالبات و پراتیک کمونیست ها در جنبش کارگری باید با تشکیلات، مطالبات و پراتیک توده کارگران متفاوت باشد!"

پس باین ترتیب ما یک پراتیک توده طبقه سروکار داریم، و یک پراتیک مختص کمونیستی، و بهمین سیاق مطالبات و تشکیلات جداگانه ای برای هر کدام از آن ها!

براستی باین نوع نتیجه گیری از گزاره نقل شده از مانیفست چه نامی جز شعبده بازی و بیرون کشیدن کبوتر از زیر شب کلاه خود می توان نهاد؟! در چند سطر جلوتر می گوید مارکس تفاوتی بین کمونیست ها و روشنفکران با توده کارگران قائل نبوده و کمونیست ها بخشی از جنبش کارگری هستند، و... من اضافه می کنم این سخن دیگر مانیفست را که آنها هرگز کشف و شهود خود و سازمان های من در آوردی خود را در برابر سازمان یابی کارگران به مثابه یک طبقه قرار نمی دهند؛ با این همه درست در چند خط بعد نتیجه می گیرد که پیشروان و کمونیست ها باید سازمان و تشکل ها و مطالبات جداگانه خود را داشته باشند! و باین ترتیب خواننده را هاج و واج در برابر این دو گزاره متضاد و مانعته الجمع قرار می دهد.

بدنبال استنتاج ضرورت این جدائی نظری و سازمانی، نوشته در بخش بعدی خود تلاش می ورزد که برای باصطلاح مدلل کردن ادعای من در آوردی اش پایه های نظری لازم را فراهم آورد که آنها هم بنوبه خود، هم بلحاظ قوت استدلال سخت سست و بی پایه هستند و هم بدلیل تناقضات آن با سخنانی که از مانیفست نقل قول کرده است:

در سطور بعدی می خوانیم: "کارگران به دلیل هژمونی ایدئولوژیک سرمایه داری در مبارزه خود انگیخته خود قادر به فرارفتن از آگاهی صنفی-اتحادیه ای که آگاهی خاص مبارزه تدافعی است نمی باشند. مبارزه تدافعی مبارزه ای است که در صورت پیروزی هم چهارچوب های جامعه بورژوازی را در نمی نوردد و در نهایت تنها رفم هایی را به بورژوازی حاکم تحمیل می کند" (مقاله نویس البته روشن نمی کند که روشنفکرانی تا این درجه انقلابی و تا این درجه از برخوردار از خلوص، برخلاف توده کارگران، چگونه و در کجا توانسته اند این چنین از تار و پود ایدئولوژی سرمایه داری برهند و از کدامین کره برمانازل گشته اند؟!).

باین ترتیب معلوم می شود که در نزد کسانی که مقاله بیانگر عقاید آنهاست، حکم پایه ای مارکس در مورد ظرفیت و توان رهایی بخش طبقه کارگزار بنیاد بر آب است و معلوم می شود طبقه کارگر برای رهایی خود نیاز به منجی و رهاننده دارد. و تمام تلاش های نظری مارکس برای نشان دادن ظرفیت های نهفته در این طبقه به مثابه گورکن نظام سرمایه داری و به پایان برنده نظام طبقاتی بیهوده است. در بهترین حالت آنها فقط می توانند شاگردان خوبی باشند برای آموختن از استادان و رهبران خود. و نه آنطور که مارکس می پنداشت آموزگار خود نیاز به آموزش دهنده دارد. در کائنات چنین بینشی، فرد کمونیست نخبه ای است که در جایی بیرون از متن توده طبقه کارگر قرار دارد و کسی است که حامل قوه سحرانگیز رهبری و نجات دهنده است. و کمونیست کسی نیست که عمکرد اجتماعی اش در بطن پیکارهای طبقاتی کارگران و در پیوند با آن معنا و وجود واقعی پیدامی کند.

نوشته در اهمیت بخشیدن به نقش کمونیستها (که بناگزی باید اساسا از جنس روشنفکران انقلابی باشد و بر فراز سر طبقه) تنها به اکتشافات فوق بسنده نمی کند و باتازانند اسب تخیل و در یک کشف بی بدیل، نقش و مبارزه آنها را مبنا و شاخص تعیین کننده برای روشن کردن خصلت تعرضی و تدافعی جنبش عنوان می کند (و حتا بر همین اساس خصلت تعرض و تدافع جنبش اوائل انقلاب بهمن را مورد بررسی قرار می دهد). مطابق این یافته ها (و یابافته ها؟!)، جنبش توده کارگران بخودی خود همواره خصلت تدافعی دارد مگر آنکه عصای سحرآمیز موسی بر این دریا فرود آید و راه گذر به بهشت موعود گشوده شود. برآستی معلوم نیست که چگونه مطالبات و مبارزه اخص و جداگانه صدها و حتا هزاران کمونیست متشکل شده در کمیته های مخفی، می توانند به تنهایی خصلت تدافعی و تعرضی یک جنبش را تعیین کنند! و این یافته با کدام یک از مبانی نظری و عملی تجربه جنبش سوسیالیستی خوانائی دارد؟ گویی این مشی تئوری موتور کوچک و موتور بزرگ و متعلق به مشی دوران چریکی است که بار دیگر به سخن درآمده است، و البته این بار با لباس عاریتی کارگری، و چقدر آشنا!

مقاله در بخش دیگری با یکسان گرفتن سندیکا و سندیکالیسم و تحت لوای آن، به کم اهمیت کردن مبارزات صنفی و معیشتی- یعنی مبارزات جاری و فراگیر توده های کارگری- و منتسب کردن آن به رویزیونیسم برنشتاین و کاتونسکی پرداخته و عملا جنبش معیشتی و مطالباتی کارگران را تخطئه کرده است. در حالی که بر هر عقل سلیمی روشن است که کارگران همواره بر اساس نیازهای عاجل و بیواسط خود به حرکت درمی آیند و بر بستر مبارزه برای تحقق مطالبات بیواسطه و اتحادیه ای خود به کسب تجربه و آگاهی پرداخته و توان فراتر رفتن از وضعیت موجود را در خود می پروراندند. و تنها بر این بستر است که می توان با جنبش توده ای ارتباط برقرار کرد و بر همین پایه است که می توان سطح مطالبات را ارتقاء داد. تردیدی نیست که کارگران پیشرو و همه کمونیست ها- و همه آنهایی که پیکار طبقاتی کارگران در سطوح گوناگون را بعنوان بخشی از پیکار خود علیه سرمایه می دانند، در تقویت این مسیر و شتاب دادن به روند مبارزه طبقاتی- چه در حوزه نظری و چه عملی- نقش مهمی دارند. در این معنا نه میهمانی وجود دارد و نه میزبانی. جنبش کارگری از همه امکانات خویش و از جمله روشن فکران انقلابی و پیشرو متعلق به خود نیز بهره می گیرد، اما نه بشیوه متداول جامعه طبقاتی و بانهادی کردن سلسه مراتب و شکاف های آن در ساختارهای خود. از قضا روشنفکران "کمونیست" در بیرون از طبقه همانطور که تجربه بیش از سه دهه در کشور خودمان نشان داد، بدون آمیختن با جنبش طبقه کارگر راه بجائی نمی برند. همانطور که کارگران نیز بی اتکاء

به تجربه و آگاهی تاریخی و همبستگی با پیشروان و عناصر آگاه خود قادر نیستند همه ظرفیت های نهفته در خود را به فعلیت برسانند. بنابراین مسأله نه در جدائی و در تقابل قرار دادن این دو، بلکه دقیقاً در ضرورت بهم آمیختن آنها، یعنی فائق آمدن بر شکافی است که بین فعالین و مدعیان کمونیستی، و مبارزات طبقاتی واقعا موجود، و بین تئوری و پراتیک وجود دارد. شکافی که همواره با انواع و اقسام تئوری های انحرافی و البته ماهیتا بورژوائی، توجیه و لاپوشانی شده می شود. اگر زمانی این شکاف درستایش مشی چریکی و نبرد های حماسی روشنفکران جدا از توده کارگران، و جایگزین کردن نقش بی همتای چریک قهرمان توجیه می شد، اکنون می توان در تئوری متشکل کردن نخبگان روشنفکر و کمونیست در کمیته های مخفی جداگانه، باز تولید شود. نخبگانی که با یدک کشیدن مطالبات انتقالی، و تعرضی بودن مبارزه اشان و انجام مبارزه مخفی (که گوئی فی نفسه دارای فضیلت بوده و مستقل از شرایط و توازن نیرو دارای ارزش ذاتی است!) و داشتن توان (ایزدی) رهبری و... دیواری به پهنا و دارای دیوار چین بین آنها و توده بی سرو پای کارگران بر افراشته شده است! در هر حال با هیچ تئوری و رنگ و لعابی نمی توان به تکه تکه کردن کارگران و از جمله تفکیک جداگانه کارگران به "پیشرو و پس رو" پرداخت. بی تردید، نفی و نقد این جداسری هیچ ربطی به بی توجهی به جایگاه و نقش پراهمیت فعالین و پیشروان آگاه در جنبش کارگری و نیز در نظر گرفتن اهمیت فعالیت مخفی در کنار فعالیت های علنی ندارد. مسأله اصلی دقیقاً در نوع رابطه بین دو است. آن چه که ما اکنون بخصوص در وضعیت پراکندگی و گسست های موجود سخت به آن نیاز داریم، بر طرف ساختن شکاف بین فعالین و توده کارگر و گسترش دامنه مقاومت توده ای کارگران و ایجاد همکاری بین همه مدعیان کارگری، در کنار پیشبرد مبارزه نظری و دیالوگ است.

کمونیست بودن مدالی نیست که کسی بخود و یا بدیگران بدهد. عملکرد کمونیستی به معنی واقعی و همه جانبه خود می تواند تنها در متن صفوف مبارزاتی کارگران و در پیوند با مبارزات آنها و تبدیل شدن به بخشی ارگانیک و لاینفک از آن ها، برقراری پیوند متقابل بین آگاهی و مبارزه عملی و تلاش برای تقویت مبارزه طبقاتی در راستای تحقق خود حکومتی و استقرار جامعه ای آزاد و تهی از طبقات صورت گیرد. قرار گرفتن کمونیست ها بیرون از مبارزه توده کارگران، در حکم قرار گرفتنشان در بیرون از زیستگاه طبیعی خود و محکوم شدن به پژمردگی و مرگ است و دفاع از آن بجز دفاع از بقایای مقاومت فرقه گرائی و تکه تکه کرد صفوف طبقه کارگر نیست. و البته همه اینها در تحلیل نهائی و اکنشی است در برابر شکوفائی جنبش های اجتماعی و طبقاتی و تلاشی است برای بدست گرفتن کنترل آنها و این در حالی است که وظیفه کمونیست ها فقط تقویت توان خودر هائی این جنبش ها و رهائی آن ها از هرگونه قید و بند الگوهای متأثر از سرمایه داری برای ممکن ساختن جهانی دیگر است. تمرکز قدرت در بیرون از خود کارگران (و از تک تک آن ها) و بر فراز سر آنها، اعم از آنکه در قالب دولت، حزب و سازمان و شخصیت و... چیزی جز تقلید از ساختار های سلسه مراتبی جامعه طبقاتی نیست: "بزرگان تنها از آن رو بزرگ بنظر می رسند که ما (جلو آنها) زانو زده ایم پس بگذار برخیزیم!". پس بگذار اندیشه دموکراسی مستقیم و مشارکتی، اعمال قدرت مستقیم از پائین (یعنی بپا کردن "نه دولت" و نه به انباشت قدرت بیرون از توده ها) توسط تک تک کارگران، از هم اکنون به راهنمای عمل کمونیستها و همه کارگران تبدیل شده و شکوفا گردد. بگذار جنبش ها بدون آنکه تحت کنترل این یا آن ساختار حزبی و سازمانی و سلسه مراتب بوروکراتیک قرار بگیرند، و لاجرم از هویت جنبشی خود تهی گردند،

بربالندگی خویش بیافزایند بگذار که کمونیست ها و سازمان ها و نوع سازماندهی ها، بافاصله گرفتن از کیش هژمونی طلبی، ساختارها و اهداف خود را با این هدف رهائی بخش انطباق دهند. بگذار با این ایده متعلق به جامعه طبقاتی و البته سخت ریشه دارد جنبش های سوسیالیستی دوقرن گذشته و داع کنیم که گویا ابتدا عده ای از روشنفکران انقلابی و سخت سازمان یافته و معتقد به آرمان کمونیستی، به نیابت از کارگران، ابتدا سوار بر دوش توده ها قدرت را به چنگ می گیرند و سپس در یک روز فرخنده آن را داوطلبانه تسلیم توده ها می کنند! (همان که امروز نیز در برابر چشمانمان در ونزوئلا صورت می گیرد) و چنان که دیدیم و اتفاق افتاد قدرت وقتی از کف جنبش ربوده شد، از همان هنگام و درست از همان لحظه از گوهر سوسیالیستی خود تهی گشت و تجربه نزدیک دوقرن گذشته هم نشان داد که برنده نهائی چنین داورى، کدام طبقه است. آری، تحت هیچ شرایطی، اعم از اضطراری و غیر اضطراری، این قدرت حتما در قالب نمایندگان واقعی (نمایندگان خود مختار و خارج از کنترل دائمی) نباید از چنگ توده ها و افراد آزاد متعلق به جوامع سوسیالیستی خارج شود.

کار عظیم مارکس بیش از هر چیز، در نشان دادن ظرفیت خود رهائی طبقه کارگر بود. او نشان داد که تنها آنانند که توان رهائی خود و بشریت از چنگال بربریت و مناسبات استثمارى و بنای جامعه نوین و بدون طبقه را دارند و بدست خود. شعار های نه خد ا، نه شاه، نه میهن، یعنی رهائی از چنگ سه جادوی اسارت آور نظام های طبقاتی، همواره شعار های بوده اند علیه نمادهای قدرت بیرون کشیده شده از دست مردم و کارگران. بنابراین برخلاف تمامی طبقات دیگر که نظام ایدئولوژیکی آنها متکی بر بدنه بی شعور و هیران باشعور می باشد (وما در کشور خود بخوبی با انواع فرآورده های آن هم چون رمه و چوپان و در بدترین حالت آن ولایت ولی فقیه بر افراد صغیر و یا امت و امام آشنائیم) و البته ظاهرا با جلوه های دیگر آن در اشکال مدرن تر هم چون حزب و کارگران پیشتر و کارگران پس تاز کمتر آشنائیم و یا کمتر بدان حساسیم. اما این فقط بر اهمیت مبارزه برای تقویت هسته اصلی اندیشه رهائی بخش سوسیالیسم می افزاید. در هر حال مارکس کارگران را در تمامیت خود و در قامت یک طبقه دارای ظرفیت خود رهان و قادر به خود حکومتی توصیف می کند. به محض آنکه این توانائی به گزیدگانی ولو از کارگران اطلاق شود، از همان لحظه بورژوازی کمند خود را بر جنبش کارگری افکنده و از همان زمان آفت از خود بیگانگی سایه خود را بر جنبش کارگری گسترانده است. بر همین اساس بود که تجربه کمون پاریس، و شکل گیری کمونارها و اعمال قدرت کارگران از پائین و ایده در هم شکستن ماشین دولتی بجای تصرف آن، و جایگزین کردن آن با آنچه که مارکس آن را دولت طراز نوینی از جنس خود حکومتی و در حقیقت "نه دولت" می نامید، تا این اندازه مورد توجه وی قرار داشت. از همین رو لازم است همواره تأکید کنیم که وظیفه و عملکرد اصلی کمونیست ها و شاخص آن، دقیقا وابسته به نقشی است که آن ها در هر لحظه برای تقویت و فعلیت یافتن توان خود رهائی و خود حکومتی کارگران و برای تبدیل شدن آنها بصورت یک طبقه و شکوفا ساختن دموکراسی مستقیم و مشارکتی، بعهد می گیرند. و این البته در تضاد ماهوی با منزلت های اقتباس شده از کائنات نظام بورژوائی و تمکین کردن به ساختارهای سلسه مراتبی آنها، نظیر مقوله رهبری کننده و رهبری شونده و زائده سازی طبقه کارگر توسط حزب (آنها یک حزب) و حاکمیت حزب (آنها یک حزب) بجای حاکمیت طبقه کارگر و یا ستایش از نظم مبتنی بر دولت و دولت سالاری تحت عنوان دولت کارگری و.. قرار دارد. کمونیست ها نمی توانند بر خورداری خویش را از نابرابری های اجتماعی و آن چه را که می توان بهره مندی

از مزایای شکاف طبقاتی و اجتماعی و از جمله تقسیم کار فکری ویدی نامید، بعنوان تاجی بر سر، در خدمت شکوفاکردن جنبش سوسیالیستی که علیه چنین امتیازات طبقاتی است قرار دهند. بر عکس آن ها باندازه ای کمونیست هستند و می توانند کمونیست باشند که از هم اکنون در مسیر مبارزه علیه کلیه امتیازات طبقاتی و کلیه ارزش های سلسله مراتب بورژوازی باشند. همانطور که مانیفست تأکیدی کند، مشخصه اصلی کمونیست ها در دو محور خلاصه می شود: یکی در دفاع آنها از منافع مشترک مجموعه پرولترهای ملت های گوناگون و دیگری نمایندگی منافع مجموعه جنبش. درست بهمین دلیل اعلام می دارد که کمونیست ها هیچ حزب خاصی در برابر دیگر احزاب کارگری نیستند. آنان منافی جدامنافع کل پرولتاریا ندارند و اصول فرقه ای خاصی را علم نمی کنند که جنبش پرولتاریائی را مطابق آنها قالب بگیرند.

پس شاخص اصلی فعالیت کمونیستی آن است که آنها هرگز هدف و فعالیت اصلی خود را به سطح این یا آن حزب و منافع اخص این یا آن بخش از طبقه و این یا آن گرایش تنزل نمی دهند، بلکه آنها در همه حال و در هر حزب و وابسته به هر گرایشی که باشند قبل از هر چیز از منافع عمومی مجموعه طبقه و تقویت صفوف آن ها حمایت می کنند. آن ها همواره منادیان اتحاد صفوف طبقه و منافع عمومی مجموعه جنبش پرولتری هستند و نه منادی تجزیه و پراکندگی آن. دقیقاً بر اساس همین راهبرد است که اکنون و در شرایط پراکندگی صفوف کارگران، دفاع از همکاری گرایشات گوناگون مدافع جنبش پرولتری برای تقویت صفوف هم بسته کارگری حول مطالبات مشخص و بیواسط کارگران نظیر حق تشکل های مستقل (با پذیرش تنوع آن) و مطالبات معیشتی تنها راه برون رفت از وضعیت کنونی است. و البته قرار ندادن نظرات و گرایشات اخص خویش در برابر منافع عمومی هرگز به معنی این نیست که این گرایشات باید نظرات و منافع اخص خویش را کنار بگذارند و برای آن مبارزه نظری و عملی نکنند. آنچه که طلب می شود همانا اولویت منافع عمومی متعلق به مجموعه طبقه بر منافع اخص متعلق به خویش است. و اجتناب ورزیدن از قرار گرفتن این منافع اخص در برابر منافع اعم، و از جمله قرار گرفتن آن به عنوان پیش شرط همکاری و مبارزه مشترک، همه نیروهای مدافع طبقه کارگر.

تقی روزبه

2007-09-19 - ۸۶-۰۶-۲۸

www.taghi-roozbeh.blogspot.com